

عوامل اجتماعی مؤثر بر حقوق

ابوذرفیعی^۱، دکتر حسین رستم زاده^۲، محمدامین رایمند^۳، خانم اعظم امیری^۴

۱- کارشناس ارشد حقوق - کارمند - تهران - خیابان انقلاب - خیابان خارک - جنب دادسرای خارک

۲- استادیار عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز

۳- کارشناس ارشد - کارمند - تهران

۴- کارشناس ارشد - کارمند - تهران

shafeie1@yahoo.com

خلاصه

«حقوق» یکی از پدیده های اجتماعی است که بدون در نظر گرفتن اجتماع و عوامل فعال در آن نمی توان آن را مورد بررسی و دقت جامعه شناسانه قرار داد؛ زیرا حقوق از درون اجتماع و ارزش های موجود در آن سرچشمه می گیرد. هانری لوی بروئل (Henri-Levi-Bruhl) در این باره معتقد است: «حقوق اجتماعی ترین امر اجتماعی است و بیش از مذهب و زبان و هنر، سرشت نهانی گروه های اجتماعی را نشان می دهد.» علاوه بر این، حقوق بیش از هر موضوع اجتماعی دیگری معرف کلیه پدیده های روان شناسی اجتماع است. چنانچه ژان ره (Joun. Ray) در این باره می گوید: «حقوق نظام ارزش هاست؛ ارزش هایی که آرمانی و ایده آل شناخته شده اند. این نکته حتی در تعریف «حقوق» توسط دوپریل (Dupreel) آمده است؛ آن جا که آن را به «ارزش مشترک و عمومی جمعی از عقاید» تعریف می کند. بنابراین، شکی نیست که حقوق واقعی اجتماعی است و پدیده های اجتماعی را می توان از منظرهای متفاوت مورد بررسی قرار داد. این نوشتار نیز با هدف بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر حقوق، نشان می دهد که کدام یک از عوامل اجتماعی در تدوین و یا تغییر حقوق نقش دارد و آن را تحت تأثیر خود قرار داده است.

کلمات کلیدی: حقوق، قانون، تحول، عوامل

مقدمه :

دورکیم در بحث تحول حقوق و رابطه آن با تقسیم کار، مدعی است که حقوق تحت تأثیر تحول در جوامع است. کلیت این سخن مورد قبول است که تحول در جوامع، همه امور و پدیده ها یا دست کم عمده آن ها را تحت الشعاع قرار می دهد و حقوق نیز از این قاعده مستثنا نمی باشد؛ چه این که خود پدیده ای اجتماعی است. اما آنچه دورکیم مورد کنکاش قرار داده، قابل تأمل است. وی ادعا می کند که حقوق حاکم در جوامع ابتدایی حقوق جزای تنبیهی بوده است، ولی در طی زمان، که جوامع از ابتدایی به پیشرفته تحول پیدا کرد، حقوق تنبیهی نیز جای خود را به حقوق جزای ترمیمی داد و این همان نکته قابل تأمل و ملاحظه است؛ چه این که جوامع امروزی از دیدگاه جامعه شناسان، پیشرفته اند و از ابتدایی بودن خارج شده اند و طبق نظر دورکیم، نباید حقوق تنبیهی در آن وجود داشته باشد، در حالی که پیداست که این حقوق کماکان وجود دارد و بدان عمل می شود؛ اگر چه شاید از شدت گذشته اش در بعضی موارد کاسته شده باشد، اما در موارد زیادی هنوز پابرجاست و مجازات های طویل المدت و اعدام و زندان های مخوف، حتی در غرب (که خود را مظهر جوامع پیشرفته می داند) گواهی است بر این مدعا. پس در عین حالی که هم بستگی انداموار در جوامع وجود دارد، چون جوامع پیشرفته اند، حقوق جزای تنبیهی نیز در آن ها وجود دارد که این با سخن دورکیم منافات دارد یا دست کم قابل تأمل است.

عوامل تحوّل حقوق

«حقوق» بیانگر اراده هیأت اجتماعی است. از این رو، به هر شکلی بر جامعه اثر بگذارد، به همان شکل، نیز بر حقوق آن جامعه تأثیر می‌گذارد. بی تردید، حتی بررسی شتابزده نیز بی فایده نیست تا معلوم گردد که عوامل گوناگون تا چه حد بر حقوق مؤثر واقع می‌شود و آن را تا چه میزان - همانند سوزن آهن ربا شده ای که تحت تأثیر جریان برق از این سو به آن سو حرکت می‌کند - به نوسان وا می‌دارد.

در این مقاله، ابتدا باید دید این عوامل کدامند و بررسی کرد که چگونه تأثیر می‌گذارند. عوامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را می‌توان از یکدیگر متمایز کرد:

1- عوامل اقتصادی:

ساختار اقتصادی هر جامعه مسلماً به نوعی، از حقوق آن جامعه متأثر است. به عنوان مثال، جامعه رم تا آن جا که می‌توان آن را با قدیمی ترین منابع شناخت، مرکب از روستاییانی بود که فعالیت اساسی آن‌ها به کشت و زرع محدود می‌شد. بدین روی، عرف و عادات این جامعه تا آن جا که در دسترس ما قرار گرفته است، محدود به کشاورزی می‌شد.

ویژگی آن‌ها تمرکز شدید قوا و انضباط بسیار سخت در درون گروه‌های خانوادگی بود که اساسی ترین و شاید تنها سازمان اجتماعی متشکل به شمار می‌رفت.

تمامی اعضای گروه تابع اقتدار نیرومند رئیس یا پدر خانواده قرار داشتند. او تنها کسی بود که حیثیت حقوقی داشت و اعضای دیگر با هر سن و وضع اجتماعی، هیچ قدرت ابتکار و هیچ گونه خودمختاری نداشتند.

این رژیم پدرسالاری افراطی، که از لحاظ مطلق بودن در جای دیگر نظیر ندارد، در جامعه روستایی و تقریباً خود بسنده، که مبادلات در آن کم صورت می‌گیرد، اشکال بزرگی ایجاد نمی‌کند؛ مقتضای چنین جامعه ای انضباط شدید است. در این زمینه، می‌توان به وجود گونه ای محافظه کاری شدید، شکل گرایی انعطاف ناپذیر و بی اعتمادی فراوان نسبت به آنچه از خارج می‌آید، اشاره کرد.

حقوق کهن رم در حد کمال، با این جامعه کوچک کشت کار سازگار بود. در قرن سوم پیش از میلاد مسیح، این بزرگان به صورت بازرگانان درآمدند و این دگرگونی در ساخت اقتصادی، در حقوق آنان منعکس گردید. سازمان خانوادگی که از این پس تحت نظارت و بازبینی جامعه کل قرار می‌گرفت، از انعطاف بیش تری برخوردار گردید و از این رو، در پی افزایش صاحبان حقوق به دلیل پیچیدگی روابط اجتماعی به پیش رفت. بنابراین، وسیله غیر مستقیمی پیدا کرد تا پسر از اقتدار خودکامه پدر خلاص شود یا زن شوهردار از رقت شوهر آزاد گردد. از اساس رهایی گری استفاده به عمل آمد، هم چنین شیوه های آزادسازی بردگان چندین برابر شد و دل بستگی به صورت و شکل مقررات کاهش یافت. از راه دخالت دادن مفهوم حسن نیت در حقوق، شگردهایی ابداع شد تا عنصر ساده «رضایت» بتواند بین طرفین قرارداد، تعهداتی ایجاد کند. در چنان شرایطی، دیگر با خارجیان به صورت دشمن رفتار نمی‌شد. در ادوار جدیدتر واقعیاتی از این قبیل را می‌توان به دنبال ایجاد صنایع بزرگ در اواخر قرن هجدهم ملاحظه کرد. این موضوع سبب تشکیل طبقه ای نوین گردید که با تملیک سرمایه های منقول و تضعیف مالکان زمین هم راه بود. کسب قدرت سیاسی توسط طبقه سرمایه دار از این جا ناشی می‌شود که این واقعیت به نوبه خود، تحولات شگرفی را در نظام حقوقی - هم چون لغو امتیازات و اعلام برابری مدنی - ایجاد کرد.

در این زمینه، توجه به اعتقاد مارکس و پیروان او مناسب می‌نماید:

الف - اعتقاد مارکس: به اعتقاد مارکس، قدرت های تولیدی - یعنی عوامل طبیعی ابزارهای تولید، سازمان فنی تولید (تقسیم کار) و مانند آن - در هر دوره تاریخی، روابط تولیدی مخصوصی را پدید می‌آورد و تولید مادی در هر زمان، براساس این دو وضع معینی می‌یابد و ساخت اقتصادی با شیوه تولید را شکل می‌دهد. ساخت اقتصادی، که زیرساخت یا زیربنای اجتماعی نیز نامیده می‌شود، تعیین کننده حالات وجدان، افکار، اعتقادات، سیاست، حقوق، مذهب، اخلاق و هنر است که روساخت را تشکیل می‌دهد.

چنان که پیداست، در نظریه «ماتریالیسم تاریخی» حقوق جزو و ساخت های اجتماعی به شمار می آید و تحول آن تابع تحول قدرت های تولیدی است. به عبارت دیگر، جریان نظام های حقوقی ارتباط مستقیمی با سیر تحول قدرت های تولیدی دارد؛ چنان که گسترش قدرت های تولیدی در یک دوره تاریخی معین، نظام برده داری و نهادهای حقوقی منطبق با این نظام را به وجود آورده است و زمانی که در یک دوره دیگر تاریخی شیوه تولید فئودالی به وجود آمد، نهادهای حقوقی منطبق با آن به وجود خواهد آمد. بنابراین، با طی مراحل تاریخی، حقوق نیز در رابطه با تحول جامعه دست خوش تطور و دگرگونی می گردد.

ب - اعتقاد پیروان مارکس: بسیاری از شاگردان و پیروان مارکس ضمن تفسیر افکار او، مسأله وابستگی حقوق به زیرساخت اقتصادی را مجدداً مورد بررسی قرار داده اند و همان گونه که روان شناسان ماده گرا ضمن تأیید رابطه نزدیک وجدان و خود آگاهی با زیرساخت اقتصادی و این که پذیرفته اند وجدان و افکار انسان تابع شیوه تولید و زیربنای اقتصادی است، ولی در نتیجه، روابط متقابل بین این دو شعور و وجدان نیز در پایه و ریشه خود تأثیر می کند، بیش تر مؤلفان جدید نیز ضمن تأکید بر تفکیک بین زیرساخت و روساخت، مسأله تأثیر متقابل زیرساخت اقتصادی و روساخت حقوقی را مطرح کرده و پذیرفته اند که رابطه روساخت حقوقی و زیرساخت اقتصادی یک جانبه نیست؛ یعنی حقوق نیز متقابلاً بر زیربنای اقتصادی تأثیر می گذارد.

علاوه بر این، همان گونه که سطوح متفاوت زیرساخت اقتصادی (ابزارهای تولید، عوامل طبیعی و مانند آن) در هم اثر متقابل دارد، بین سطوح گوناگون روساخت (حقوق، اخلاق، مذهب و مانند آن) نیز روابط دیالکتیک وجود دارد و در هر دوره، باید دید آیا بین حقوق و زیرساخت رابطه نزدیک تری وجود دارد (تا مثلاً، مذهب و یا اخلاق را به وسیله حقوق به زیرساخت مربوط کرد) و یا بین مذهب و زیرساخت (تا حقوق را با میانجی مذهب، به زیرساخت مربوط و قابل فهم کرد). بنابراین، پیروان مارکس معتقدند که سطوح مختلف روساخت اثر تعیین کننده ای بر سطح پایه (سطح اقتصادی) دارد.

به هر حال، چه اقتصاد را زیربنا بدانیم و چه چنین اعتقادی نداشته باشیم، واقعیت آن است که بین حقوق و اقتصاد رابطه وجود دارد و تأثیر اقتصاد بر حقوق نمایان تر است، اگر چه نمی توان منکر تأثیر حقوق بر اقتصاد شد؛ چه این که در عالم واقع، شواهدی بر تأثیر این هر دو در یکدیگر وجود دارد. به عنوان مثال، در مورد نقش یا تأثیر حقوق می توان به جلوگیری حقوق از بعضی از معاملات اقتصادی اشاره کرد.

2- عوامل سیاسی

تأثیر عوامل سیاسی بر حقوق روشن تر است و با وضوح بیش تری به چشم می خورد. مشخص ترین نمونه در این زمینه، تصرف سرزمین ها و وابسته کردن آن ها به وسیله نیروهای مسلح است. بسیار اتفاق می افتد که نیروهای غالب هم قانون گذاری و حقوق خصوصی و هم قانون اساسی خود را بر مغلوب تحمیل می کنند. این موارد را می توان از مصادیق دخالت های سیاسی خارجی دانست.

اما رژیم سیاسی یک کشور نیز بر قواعد حقوق خصوصی آن کشور بی تأثیر نیست. بر حسب این که رژیم، سلطنت طلب، اشراف گرا، سرمایه دار یا مردم سالار باشد، بنیان خانواده، مالکیت و حتی نظام قراردادها نیز متفاوت خواهد بود، در حالی که شاید در متون قانونی چنین تفاوتی موجود نباشد.

صرف نظر از این دو مقوله که به صورت واضح و آشکار بر حقوق تأثیر می گذارد، عوامل سیاسی دیگری نیز در هر جامعه ای وجود دارد که به نوبه خود، در تدوین تا تغییر قانون، که خود مبنای نخست حقوق به شمار می آید، تأثیرگذار است. در این قسمت، به احزاب سیاسی و گروه های ذی نفع و با نفوذ و نحوه تأثیر گذاری آن ها اشاره می شود.

الف - احزاب سیاسی: در حکومت های «دموکراسی» امروزی، افراد برای آن که منافع خود را بهتر تأمین و حفظ کنند، گردهم می آیند و گروه ها و سازمان هایی را تشکیل می دهند. تشکیل این گروه ها و سازمان ها وسیله ای می شود که نیروی افراد به هم افزوده شود و قدرت مؤثری برای وضع قوانین موردنظر و یا تحقق بخشیدن بر سایر خواست ها و آرزوها به وجود آورد. یکی از مهم ترین این گروه ها، که در کشورهای دموکراتیک تشکیل می شود، «احزاب سیاسی» است.

پیدایش احزاب سیاسی با توسعه آزادی انتخابات و فعالیت های انتخاباتی همراه بوده است. نقش و هدف اساسی احزاب سیاسی آن است که افرادی را که دارای عقاید و منافع سیاسی مشترک هستند گردهم آورد و بانفوذ کامل یا ناقص، در سازمان سیاسی کشور، قدرت را به دست گیرد^۱.

احزاب سیاسی می کوشند تا با فرستادن عده بیش تری از نمایندگان خود به مجلس و به دست گرفتن زمام امور قدرت سیاسی را به دست آورند. اما این خود وسیله ای برای تحقق بخشیدن به عقاید و منافع حزب از طریق قانونی است و این منظور نیز با تصویب و اجرای قوانین گوناگون صورت می گیرد. برای مثال، یکی از اصول برنامه احزاب کارگر انگلستان و دموکرات آمریکا تأمین و توسعه منافع کارگران است. از این رو، وقتی این احزاب قدرت سیاسی را به دست می آورند، می کوشند تا با وضع و تصویب قوانین گوناگون، منافع کارگران را تأمین کنند.

در بیش تر کشورهای اروپایی و امریکایی، این گونه قوانین - از جمله مقرراتی که ساعات کار را محدود می کند، حداقل میزان مزد را معین می سازد و بیمه های اجتماعی را برای کارگران اجباری می کند - نتیجه فعالیت و موفقیت احزاب کارگری در مبارزات انتخاباتی است.^۲

روشن است که حقوق برای خود منابعی دارد که عمده ترین منبع آن قانون است و احزاب سیاسی از جمله عوامل اجتماعی است که می تواند تأثیر بسزایی داشته باشد، خواه در وضع آن و خواه در تغییر و تعیین حدود و ثغور آن. و بدین صورت، حقوق در معرض تحول قرار می گیرد و از عوامل اجتماعی متأثر می گردد.

البته این تأثیرگذاری نیز خود امری قانونی است که قانون این حق را به احزاب قانونی در کشور می دهد و در نتیجه، این تغییرات یا محدودیتی که در قانون توسط احزاب به وجود می آید امری قانونی است. ولی در عین حال، احزاب سیاسی در برگیرنده افراد معدود و خاصی است و این موقعیت برای همه افراد در جامعه وجود ندارد و یا توانایی برخورداری و یا بهره گیری از آن را ندارند. در نتیجه، عده خاصی برای جلب منفعت گروهی، حقوق جامعه و به تعبیر دیگر، قانون موجود در یک اجتماع را دست خوش تحولات قرار می دهند.

ب - گروه های ذی نفع و ذی نفوذ: علاوه بر احزاب سیاسی، ممکن است در کشورهای دموکراتیک، عده ای از افراد، که دارای منافع مشترک هستند، گردهم آمده، درصدد تأمین و یا حفظ این منافع از طریق فعالیت های گوناگون برآیند. در هر جامعه، گروه های ذی نفوذ متعددی وجود دارد که برای تأمین منافع گوناگون خود، به فعالیت می پردازند. این گروه ها ممکن است با یکدیگر هم کاری داشته باشند و یا به عکس، برای یکدیگر ایجاد مزاحمت کنند.

فروق این گروه ها با احزاب در این است که اولاً، به عکس احزاب سیاسی، دارای اصول اعتقادی و سازمان مشخص و منظمی نیستند. ثانیاً، به عکس احزاب، معمولاً دامنه نفوذ خود را در میان افراد مردم گسترش می دهند و می کوشند تا حامیان و طرف داران بیش تری برای خود گرد آورند. در گروه های ذی نفوذ، اعضا غالباً محدود و افرادی دارای منافع مشترک هستند.

ثالثاً، به عکس احزاب سیاسی، که می کوشند قدرت سیاسی را به دست گیرند و برنامه های اجتماعی خود را عملی کنند، گروه های ذی نفوذ مستقیماً با سیاست و اداره حکومت کاری ندارند، بلکه می کوشند تا افرادی که اداره حکومت را به عهده دارند، منافع آنان را مورد تأیید و پشتیبانی قرار دهند.^۳

در کشور ما، اقلیت های مذهبی، جامعه دندان پزشکان، مهندسان و مانند آن ها را می توان از این دسته به شمار آورد. گروه های ذی نفوذ ممکن است با استفاده از وسایل قانونی، در سازمان های دولتی ملی و خصوصی نفوذ کنند و یا حتی از وسایل غیر مشروع و غیرقانونی استفاده نمایند. آن دسته از گروه های ذی نفوذ که از طریق «قانون» به اعمال نفوذ و تأمین منافع اعضای خود می پردازند، ممکن است برای تأثیر و نفوذ در عقیده و افکار عمومی کوشا باشند و ذهن عامه مردم را به نفع

^۱ - قاضی، ا، (۱۳۷۶) مبانی جامعه شناسی حقوق، نشر دادگستر، چاپ سوم، ص ۹۰ - ۹۳

^۲ - مستند به آیه ۱۴۱ سوره نساء: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»

^۳ - مدرسی، ع، ا، (۱۳۷۵) حقوق فطری - مبانی حقوق بشر، تبریز، انتشارات نوبل،

تمایلات خود آماده سازند. برای مثال، استفاده از مطبوعات، رادیو، تلویزیون، سینما و اوراق تبلیغاتی ممکن است وسیله موّجه جلوه دادن منافع گروه ذی نفوذ یا ذی نفع باشد. از سوی دیگر، بعضی از گروه های ذی نفوذ ممکن است در خارج از قلمرو و حدود قانون به اعمال زور و نفوذ بپردازند، با استفاده از قدرت و ثروت، منافع خویش را تأمین نمایند و با رشوه یا با ایجاد رعب و هراس و استفاده از عامل زور و فشار، درصدد تأمین منافع خود برآیند.

در یک جمع بندی، می توان روش های اعمال نفوذ را عبارت دانست از: الف. روش اعمال زور؛ ب. روش استفاده از انگیزه های اقتصادی و پاداش های مادی؛ ج. روش مذاکره و بحث؛ د. روش تبلیغات.

3- عوامل فرهنگی

حقوق با سایر واقعیات مدنیت، که آن ها نیز بیانگر خواست های هیأت اجتماعی هستند، در ارتباط مستقیم است. بین واقعیات حقوقی و واقعیات فرهنگی هماهنگی لازمی وجود دارد. البته این مستلزم آن نیست که هر جا حقوق اختصاصاً توسعه یافته است لزوماً سایر واقعیات فرهنگی نیز به درجه کمال خود رسیده باشد. ظاهراً هر ملتی استعدادی دارد؛ مثلاً در رم حقوق، در یونان هنر، نزد عبرانی ها مذهب... در این جا، سخن در این است که فرهنگ بر حقوق تأثیر می گذارد. فتح یونان تأثیری تعیین کننده، نه تنها بر هنر و ادبیات رومی ها گذارد، بلکه بر نهادهای حقوقی آن ها نیز مؤثر بود.^۱

الف - تأثیر مذهب بر حقوق: در بیش تر کشورها، حتی بین پیروان مکاتبی که مبنای حقوق را وجدان عمومی و وقایع اجتماعی یا تحولات تاریخی و شرایط اقتصادی و عرف و عادات و هم فکری اسلاف و غیر مرتبط با مسائل نفسانی و اخلاقی و امور مذهبی می دانند، افراد زیادی هستند که خود را در بعضی موارد، از عمل به قیود مذهبی ناگزیر می بینند؛ زیرا برخی از مسائل دینی با رسوم و معتقداتشان چنان عجیب و ممزوج گشته که تفکیک آن ها تقریباً غیرممکن است؛ مثلاً، در ایران مسائل مربوط به ازدواج، طلاق، عده وفات، طبقات ارث، درجات ارث بران، محرّمات نکاح، ولایت قهری، حضانت اولاد و امثال آن ها در اثر عقاید مذهبی، طی قرون متمادی، در فرهنگ و تمدن و خوی و خون و ایمان مردم چنان ریشه دوانده است که کوچک ترین تغییر و دگرگونی در آن ها باعث مخالفت می شود. پس قانونگذار باید در هر زمان و مکان، از معتقدات ریشه دار مردم غافل نماند و توجه به این مسائل را از شرایط لازم قانون گذاری بشمارد، حتی زمانی که در ایران حقوق از دین جدا شد، ماده ۱۰۵۹ قانون مدنی (عدم جواز نکاح مسلمه با غیر مسلم) و ماده ۱۱۹۲ همان قانون (ولی مسلم نمی تواند برای موکلی علیه خود وصی غیر مسلم معین کند) به اعتبار خود باقی ماند.

هم چنین در مورد قانون «اجازه رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه در محاکم» مصوّب دهم مردادماه ۱۳۱۲ هـ ش. قانون حاکم بر احوال شخصیه (مسائل مربوط به نکاح و طلاق و ارث و فرزندخواندگی) برحسب مذهب اشخاص معین گردید.

ب) رابطه عقیده عمومی با قانون: حقوق به طور غایی، بر انتظارات مردم یک جامعه مبتنی است. انتظارات مردم معمولاً ناشناخته، مبهم و غیرمشخص است. آن قسمت از این انتظارات که به فکر آگاه نزدیک تر شود، معین و مشخص گردد و در حیات اجتماعی متظاهر باشد، «عقیده عمومی» را می سازد؛ یعنی در حقیقت، انتظارات مردم، هم متضمّن عقاید عمومی آن ها است، هم کلیه احساسات و عواطف آگاه و ناخودآگاه دیگر آن ها را که به صورت مشخص و فعال در نیامده است شامل می گردد. رابطه متقابل «عقیده عمومی» و «قانون» را می توان در سه مرحله مورد مطالعه قرار داد:

اول. می توان مطالعه کرد که عقیده عمومی چگونه بر پیدایش قوانین مؤثر است و نیز تأثیر متقابل قوانین را در به وجود آوردن عقیده عمومی مورد بررسی قرار داد.

^۱ - پرول، ه. (۱۳۵۸) حقوق و جامعه شناسی، ترجمه دکتر مصطفی رحیمی، انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، چ اول، ص ۴۵ / ۴۶

دوم. می توان تأثیر عقیده عمومی را در قضاوت دادگاه ها مطالعه کرد. قضات نیز مانند سایر اعضای جامعه تحت تأثیر عقاید و افکار زمان خود قرار می گیرند و مسلماً عقیده آنان نسبت به مسائل گوناگون در چگونگی برداشت و تفسیر آن ها از قوانین تأثیر مستقیم دارد. در کشورهایی که دارای نظام «کامن لا» هستند، برای دخالت دادن عقیده عمومی در قضاوت، مقرر شده که هیأت منصفه، که در واقع نماینده عقیده و خواست جامعه خود هستند، در دعوی جنایی (و در امریکا، حتی در دعوی مدنی) شرکت داشته باشند. در نهایت، لازم است تأثیر عقیده عمومی در نحوه اجرای قوانین و اجرای احکام دادگاه ها مورد مطالعه قرار گیرد.

ج - تبلیغات و قانون: حقوق دستور و حکم مقام صلاحیتدار است که با قدرت اجرایی مؤثر هم راه باشد. علاوه بر این، صلاحیت، خود وابسته به «انتظارات» مردم است. انتظارات مردم گاه متوجه مقام ذی صلاحیت می گردد و گاه معطوف به محتوای قوانین. «تبلیغات» استفاده از عامل تلقین به وسیله کلمات، تصاویر و نشانه ها از طرف فرد یا افراد ذی نفع برای بازرسی و تغییر و تبدیل روحیات و انتظارات به طریقی است که رفتار آن ها با منافع شخصی مبلغ تطبیق پیدا کند. البته تبلیغات در جنبه های گوناگون زندگی اجتماعی و اقتصادی مؤثر است، ولی در این جا، فقط تأثیر تبلیغات در قانون گذاری و حقوق کلی کشورها مورد بررسی قرار می گیرد.

عوامل مؤثر بر تبلیغات:

- ۱- شخصیت مبلغ: افرادی که در نظر سایرین محترم و محبوب هستند، زودتر حرفشان بر دل می نشیند و تأثیر می بخشد
- ۲- محتوای پیام تبلیغاتی: مسلماً ماهیت پیامی که داده می شود و نیز ترتیب پراکنده ساختن این پیام در درجه نفوذ و تأثیر آن مؤثر است؛ یعنی به طور کلی، باید گفت: آن دسته از پیام های تبلیغاتی بر افراد مؤثر است که با روحیه عمومی آنان هماهنگ و موافق باشد.
- در ایران، از زمان شروع سلطنت پهلوی همواره سعی می شد که بانوان از لحاظ حقوق و امتیازات اجتماعی در عرض مردان قرار گیرند، اما چون هنوز فکر و روحیه مردم آمادگی پذیرش افکار جدید را نداشت، بیش تر با شکست مواجه می شد.
- البته باید توجه داشت که تبلیغات می تواند به تدریج، روحیه افراد را تغییر دهد و آنان را وادار به پیروی از محتوای پیام تبلیغاتی نماید.
- ۳- هدف تبلیغات: منظور ما از «هدف تبلیغ» افرادی است که پیام تبلیغاتی متوجه آن ها می گردد. شخصیت، حالات، عقاید و پیوستگی های مردم در میزان موفقیت پیام تبلیغاتی تأثیر کلی دارد. مسلم است افراد گوناگون در مقابل پیام تبلیغاتی واحد واکنش های گوناگون نشان می دهند. افرادی که دارای روحیه اجتماعی قوی هستند و به عضویت خود در گروهی خاص اهمیت می دهند، بیش تر تحت تأثیر فشارهای اجتماعی گروه خود هستند و در مقابل تبلیغاتی مخالف آداب و رسوم گروه خود، مقاومت بیش تر نشان می دهند.

روش تبلیغ: برخی عوامل در تأثیر تبلیغ و کارایی آن نقش عمده دارد؛ از جمله:

- ۱- تکرار تبلیغ پیام: باید استمرار داشته باشد.
- ۲- قاطعیت بیان: پیام باید با قاطعیت تبلیغ شود؛ چنان که جایی برای بحث و تردید در شونده باقی نماند.
- ۳- تمجید و مَدْمَت: مثلاً، هنگام طرح لوایح و طرح های مختلف در مجلس، موافقان مقررات پیشنهادی را ارزنده و ضروری تلقی می کنند و در مقابل، مخالفان از هیچ گونه حمله و مخالفتی نسبت به پیشنهاد نمایندگان خودداری نمی کنند.
- ۴- استناد: دیگر از عواملی که در پیروزی تبلیغ مؤثر است آن که نظر و حمایت اشخاصی که صاحب نفوذ و محبوبیت هستند جلب شود و احساس مساعد آن ها نسبت به فکری به خصوص به اطلاع عامه برسد.

۵- توجه به کودکان: یکی از مهم ترین عوامل مؤثر بر تبلیغ آن است که پیام تبلیغاتی متوجه کودکان گردد و فکر و احساس مساعد در ضمیر آنان ایجاد شود. این وسیله ای است که افلاطون برای به وجود آوردن «مدینه فاضله» پیشنهاد می کرد و معتقد بود که با تربیت «صحیح» کودکان، روحیه و منشی که موافق شرایط و

احتیاجات مدینه فاضله باشد، در آنان پدید خواهد آمد، هر چند افلاطون این کار را «تعلیم و تربیت» می نامید، ولی به دلیل محدودیت درک و مقید بودن افکار و احساسات کودکان، جنبه تبلیغاتی روش پیشنهادی او از جنبه تعلیماتی و تربیتی آن به مراتب قوی تر است.

د - هجوم فرهنگ و حقوق بیگانه: پیشرفت فن آوری در غرب، گسترش روابط اجتماعی، فریفتگی ملت های دیگر نسبت به پیشرفت غربیان، نفوذ قدرت های بیگانه در حکومت های کشورهای اسلامی و تغییر تدریجی حکومت های استبدادی به نظام های ظاهراً دمکرات سبب شد که حقوق بیگانه بر ملت های اسلامی تحمیل شود. از این نظر، برخی حقوق ایران از صدر مشروطه تا پیش از انقلاب اسلامی را به حقوق اروپای غربی نزدیک تر می دانند تا به حقوق اسلامی؛ زیرا بخش قابل توجه آن از حقوق فرانسه، بلژیک و سوئیس برگرفته شده بود؛ مثلاً، قانون آیین دادرسی مدنی از قانون فرانسه گرفته شد و در ۸۰۲ ماده در سال ۱۲۹۰ به تصویب رسید. قانون بازرگانی نیز در ۶۰۰ ماده به سال ۱۳۱۱ تصویب گردید.

البته ذکر این نکته لازم است که عوامل مؤثر بر حقوق را می توان به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم کرد که مورد مزبور جزو دسته دوم - یعنی عوامل خارجی - است. در این مقاله، بیش تر به عوامل داخلی توجه می شود.

هـ - تحوّل حقوق و رابطه آن با تقسیم کار: در کتاب تقسیم کار: از جمله مسائلی که توجه دورکیم را به خود جلب کرده، مسأله تحوّل حقوق و رابطه آن با تقسیم کار اجتماعی است، هر چند که از زمان ارسطو تا دوره منتسکیو فلسفه، حقوق و سیر تکاملی قوانین مورد توجه بوده، ولی مسأله تحوّل و توجه مستقیم به جامعه شناسی حقوقی به مفهوم جدید، کار دورکیم بود.

به نظر وی، در جوامع ابتدایی، که هنوز تقسیم کار در آن ها به وجود نیامده بود، هم بستگی و تعاون افراد مبتنی بر تشابه و تجانس و سنخیت بوده و پس از آن که به تدریج، افراد از لحاظ اجتماعی دارای وظایف خاصی شده اند و تقسیم کار به وجود آمده هم بستگی و تعاون آن ها مبتنی بر عدم شباهت و سنخیت گشته و بدین نحو، طبقات اجتماعی و هیأت دولت به وجود آمده است. در این سیر تکامل، که از هم بستگی ماشینی و مکانیکی شروع شده و به طرف هم بستگی و تعاون آلی و اندام وار - که مخصوص جوامع ابتدایی است - پیش رفته، منشأ حقوق جزا و تعاون انداموار، که حقوق خانواده و تجارت و حقوق اساسی از آن ناشی می شود، مخصوص جوامع تحوّل یافته است.

بدین روی، دورکیم در رابطه با این دو نوع تعاون، قابل به دو نوع حقوق و ضمانت اجراهای متناسب با آن ها بود و می گفت: ضمانت اجراهای قواعد حقوقی دسته اول جزایی و ضمانت اجراهای قواعد دسته دوم تدارکی است.

جزای تنبیهی و ترمیمی: دورکیم درباره انواع متفاوت حقوق معتقد است برای این که به شیوه علمی اجرا شود، باید خصلت هایی را در نظر بگیریم که هم از لحاظ پدیده های حقوقی اساسی باشد و هم به تبع تغییرات آن پدیده ها، تغییر کند.

توضیح آن که هردستور حقوقی تعریفی دارد: «دستور حقوقی عبارت است از قاعده رفتاری معینی که تخلف از آن مجازات دارد. از سوی دیگر، درجه مجازات ها نیز بسته به تخلفات و مقام آن ها، در وجدان عمومی و نقششان در جامعه فرق دارد. از این رو، باید مجازات ها را در طبقه بندی علوم مدنظر داشت. این مجازات ها بر دو نوع است:

یک نوع آن ها فقط عبارت است از تحمیل نوعی درد یا دست کم نوعی کاستی بر عامل تخلف. هدف از این نوع مجازات ها آسیب رساندن به متخلف از لحاظ ثروت، خوش بختی، حیات یا آزادی اوست؛ هدف آن است که وی چیزی را که در اختیار دارد از دست بدهد و از آن محروم شود. این مجازات ها را «تنبیهی» می نامند و حقوق جزایی به این مسائل می پردازد.

اما نوع دیگر مجازات ها الزاماً دربردارنده محرومیتی برای متخلف نیست، بلکه عبارت است از ترمیم دوباره امور، برگرداندن محدود روابط به هم خورده و بازآوردنشان به حالت عادی تا به طریقی آنچه مورد تخلف قرار گرفته است دوباره به حالت عادی برگردد. این نوع مجازات ها را «ترمیمی» می نامند.

نوع نخست دربردارنده تمامی قلمرو حقوق جزایی است و دومی دربرگیرنده حقوق مدنی، تجاری، تشریفاتی یا آیینی، اداری و اساسی، منهای برخی از قواعد جزایی موجود در آن‌ها. پس از این توضیح در مورد مجازات‌ها و جزای ترمیمی و تنبیهی، اصل بحث قابل فهم تر است:

دورکیم رابطه این ضمانت اجراها را با وجدان جمعی در نظر گرفته، می‌گوید: ضمانت اجراهای مدنی یا پاداش دهنده و تدارکی معرف «حالات ضعیف وجدان جمعی» است، در حالی که ضمانت اجراهای کیفری، که واکنش شدید گروه اجتماعی در برابر تخلف از مقررات جزایی بوده و به تناسب جرایم ارتكابی تغییر می‌یابد، نماینده «حالات قوی وجدان جمعی» است؛ زیرا در زمینه حقوق جزا، ضمانت اجرا نمی‌تواند صرفاً جنبه استرداد و تدارکی داشته باشد.

مطابق طرز تفکر تکاملی دورکیم، هر قدر جامعه از صورت متجانس به سوی تخصص و تقسیم کار پیش برود - یعنی تعاون انداموار جای تعاون ماشینی را بگیرد - از تسلط حقوق جزا کاسته شده، تسلط حقوق مدنی اضافه می‌گردد. به عبارت دیگر، رشد جامعه انسانی در جهت بسط تعاون انداموار است و به سوی تحقق آرمان‌های آزادی و برابری و برادری پیش می‌رود؛ یعنی تسلط جای خود را به هم‌کاری می‌دهد؛ زیرا اعضای جامعه نه به عنوان اشیایی که جامعه بر آن‌ها حق دارد، بلکه به عنوان هم‌کارانی که جامعه به آن‌ها احتیاج دارد و در مقابل آن‌ها موظف است، تلقی می‌شوند.

و - رابطه حقوق و هم‌بستگی اجتماعی: هم‌بستگی اجتماعی امری واقعی است که شناخت آن جز از راه شناخت آثار اجتماعی اش ممکن نیست؛ چه این که هم‌بستگی اجتماعی پدیده‌ای کاملاً اخلاقی است و به خودی خود، به مشاهده دقیق یا اندازه‌گیری در نمی‌آید. پس به ناچار، به جای امر واقع درونی، که به مشاهده در نمی‌آید، باید امری خارجی را که نماد آن است، بجوییم و امر درونی را از راه امر بیرونی مطالعه کنیم.

نحوه عملکرد عوامل اجتماعی

چنانچه ملاحظه شد، حقوق در تحول دایمی است، ولی آهنگ این تحول در همه جوامع یکی نیست و می‌توان - به طور کلی - سه گونه آن را از یکدیگر متمایز کرد: سکون، تحول منظم و جهش ناگهانی.

1- جوامع ابتدایی

برخی از جوامع به صورت منزوی زندگی می‌کنند و تنوع آنان در طول قرون، در چشم ناظران تقریباً نامحسوس است. گاهی این جوامع را به نام «جوامع بی‌حادثه» می‌خوانند که اگر به معنای لغوی آن گرفته شود، نادرست است. حقیقت آن است که شرایط جغرافیایی و جمعیتی و هم چنین فضای اسرارآمیزی که محیط آنان را دربر گرفته موجب شده است که چنین جوامعی نهادهای اجدادی خود را بدون دگرگونی حفظ کنند. این شرایط در خصوص شمار فراوانی از اقوام - به اصطلاح - بدوی صدق می‌کند. جوامع ابتدایی استثنای بارزی نسبت به قاعده سیال بودن دایمی مجموعه گروه‌های انسانی به شمار می‌رود.

2- تحول منظم

حالت عادی بیش تر جوامع از نظر حقوق، تابع تحول کم و بیش منظمی می‌باشد که دوام آن‌ها به اندازه عمر این جوامع است. با این همه، باید در این خصوص، بین نهادهای خصوصی و عمومی قابل تمایز شد. نهادهای عمومی را می‌توان گفت که در ظاهر، از نهادهای خصوصی ناپایدارترند؛ چرا که احساسات دسته جمعی را به صورت زنده تری متأثر می‌سازند. از این رو، تغییر آن‌ها در بیش تر اوقات، با خشونت هم‌راه است. به عکس، نهادهای حقوق خصوصی - به طور کلی - ادوار بحرانی و مغشوش را بدون تغییرات عمده ای طی می‌کند.

3- انقلاب

انقلاب در ادوار غیرعادی و مغشوش رخ می‌دهد. این مفهوم توسط حقوق دانان ناشناخته است یا شاید دست کم گرفته می‌شود، در حالی که قطعاً انقلاب یک واقعیت اجتماعی بوده و ویژگی یک واقعیت حقوقی درجه اول را نیز داراست. ظاهراً می‌توان انقلاب را همانند یک جهش شدید در نظام حقوقی، که ممکن است همه گیر یا ناقص باشد، تعریف کرد که تحقق آن توسط شماری از مردم، که حامل ارزش‌هایی جدید در میان عوامل فعال هیأت اجتماعی اند، صورت

پذیرفته است. البته، همان گونه که ذکر شد، در غالب مواقع، تأثیر آن بیش تر بر حقوق عمومی است تا خصوصی. هر چند انقلاب های کاملاً سیاسی همانند انقلاب سال ۱۸۳۰ در فرانسه نیز وجود دارد. با این وجود، مهم ترین انقلاب ها سایر روابط اجتماعی را نیز منفعل می سازد. مثلاً، وضع انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و انقلاب ۱۹۱۷ روسیه بدین منوال بود؛ چرا که با تغییر عمیق ساخت ملی، حقوق قدیم را نیز منسوخ نمود.

نتیجه

آنچه در پایان این مقاله باید مورد توجه قرار گیرد این است که عواملی که مورد بررسی قرار گرفت، واقعیت هایی مسلم و غیرقابل انکار می باشد، اما دو نکته را نباید از نظر دور داشت:

نکته اول

از لحاظ کمیّت غیر از عوامل مورد بررسی در متن، موارد دیگری نیز وجود دارد که می تواند در حقوق تأثیرگذار باشد؛ مثلاً، در کشور خودمان، ایران، اگر به چند سال قبل برگردیم، به مواردی برمی خوریم که در تدوین یا تغییر قوانین و حقوق مؤثر بوده و حتی گاهی تنها عامل تغییر بوده است؛ از جمله این عوامل می توان وجود جمعیتی به نام «عشاری» را نام برد. (البته این جمعیت هم اکنون نیز وجود دارد، اما توانایی ایفای نقش گذشته را ندارد که این خود عللی دارد که در این مقال مجال پرداخت به آن ها نیست.) این گروه هر از چندگاهی با هجوم نظامی، حاکمیت در امور کشور را در دست گرفته، قوانین رایج را دست خوش تغییرات قرار می داد و یا به قوانین موجود عمل نمی کرد و خود شیوه ای را که دربردارنده منافع آن ها بود، در پیش می گرفت که این عامل را نمی توان در زمره احزاب یا گروه های ذی نفوذ یا ذی نفع قرار داد؛ چه این که - همان گونه که گذشت - مبارزه مسلحانه و در دست گرفتن حاکمیت در دستور کار آن ها نبوده است. یا در بخش عوامل فرهنگی، مواردی وجود دارد که در تغییر و تحوّل حقوق نقش دارد که از جمله آن ها می توان تشکل های دانشگاهی را از آن دسته دانست که با راه پیمایی های خود، حاکمان را مجبور به تغییر یا تدوین قوانین می کنند و یا دست کم، آن ها را متوجه نقض یا کمبود قانون کرده و در نتیجه باعث تغییر یا تدوین قانون می شوند. بنابراین، آن دسته از عواملی که در متن مورد بررسی قرار گرفت، به عنوان مصادیق غالب و بارز در هر جامعه ای است.

نکته دوم: از لحاظ کیفیت نیز عوامل موردنیاز متفاوت است. به عبارت دیگر، سهم هر یک از عوامل مذکور در جوامع متعدد متفاوت می باشد؛ مثلاً، در ایران سهم مذهب از سایر عوامل اجتماعی بیش تر است و این بدان روست که دین در این کشور، در همه شؤون زندگی مردم دخالت دارد و مردم خود را مقید به آن می دانند. اما در جوامع دمکراتیک، سهم احزاب و در کشورهای غیر دمکراتیک سهم گروه های ذی نفوذ و ذی نفع در تغییر یا تدوین قوانین بیش تر است. بنابراین، این نکته را نیز باید مدنظر قرار داد.

منابع

- ۱- هانری لوی برونل، (۱۳۵۸) حقوق و جامعه شناسی، ترجمه دکتر مصطفی رحیمی، انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، چ اول،
- ۲- گفتارهای حقوقی، مجموعه سخنرانی های چهارمین گردهمایی دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، آذر، ۱۳۷۰
- ۳- امیل دورکیم، تقسیم کار اجتماعی، کتابسرای بابل، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۹
- ۴- مبانی جامعه شناسی حقوق، ترجمه ابوالفضل قاضی، نشر دادگستر، چاپ سوم، ۱۳۷۶، ص ۹۰-۹۳
- ۵- نجاتعلی الماسی، جزوه درسی، جامعه شناسی حقوق، ص ۵۱ / ص ۵۴
- ۶- پرویز صانعی، حقوق و اجتماع در رابطه با عوامل اجتماعی و روانی، انتشارات دانشگاه ملی، چ دوم، ۲۵۳۵، ص ۲۴۰ / ص ۲۴۴-۲۴۵ / ص ۲۴۶-۲۴۵